

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح شده بود راجع به وضع هیأت ترکیبی در لغت عرب بود، عرض کردیم بحث در کتب لغوی مطرح شده تدریجا به کتب اصولی رسیده و در کتب اصولی ما به یک شکل دیگری مطرح شده بود و آن هم وضع مرکبات بود این توضیحات گذشت تا عرض کردیم صحیح بحث همان وضع هیأت ترکیبی است، و آیا واقعا هیأت ترکیبی بحثی دارد یا نه همان مفردات را که به یک نحوی پهلوی هم قرار می دهیم کیفیت قراردادنشان منشاء همان معانی شده و ربطی به مساله‌ی وضع ندارد، زید به معنای زید است، قائم به معنای قائم است، وقتی گوییم زید قائم نسبت قیام به زید است این دیگر وضع خاصی ندارد این هیأت ترکیبی، این رای‌ی است که امثال ابن مالک در لغت در ادب نسبت داده شده است.

و در مقابل عده‌ای قائلند که نه این خودش دارای وضعی است، این زید قائم، دارای یک وضعی است، غیر از وضع مفردات و الفاظ. عرض کردیم انصاف قصه این است که اگر در هیأت ترکیبیه معنای جدیدی اراده بشود خوب باید دارای وضع باشد، باید وضع بگیرد اگر معنای جدیدی نباشد بله حق با همین است که وضعی ندارد و برای نمونه‌ی بحث مخصوصا چون هدف ما از این بحث این بود که مباحث لغوی و تحلیلات لغوی که کاربرد فقهی و اصولی دارند از زاویه‌ی فقهی و اصولی بررسی بشود، عده‌ای از مباحث را مطرح کردیم مثل جمله‌ی اسمیه جمله‌ی فعلیه و جمله‌ی شرطیه که اینها هیأت ترکیبیه تامه هستند.

عرض شد که اگر این را بگیریم که در لغت عرب اصولا کلمه‌ی ان وضع شده برای معنا، به معنای اینکه تعلیق بکند، این تعلیق خودش ترتب را اثبات می کند و ترتب یک شیء بر شیء دیگر عرض کردیم در عرف عام اختصاص به عرف قانونی هم ندارد، اگر در امور تکوینی باشد نحو تلازم، ترتب بینش است، اگر در امور اعتباری باشد علیت، اثبات علیات برای اینجا در امر اعتباری انصافا این جزو وضع حساب می شود.

.....

بله اگر ادعا کردیم که اضافی بر علیت انحصار هم در لغت عربی وضع شده آن وقت می شود مفهوم آن وقت این معنایش این است که اصولا مفهوم به وضع است، اما عرض کردیم این روشن نیست، انحصار را با وضع نمی شود اثبات کرد، علیت را می شود اثبات کرد با تبادل و شواهدی که در محلس هست.

اما اینکه این انحصار داشته باشد نه این راجع به هیات ترکیبی تام .

هیات ترکیبی ناقص هم مثال به توصیف زدیم، عرض کردیم اگر ما باشیم و ظاهر توصیف تقیید هست محدودیت هست وقتی می گوید اکرام بکن عالم قمی، اکرم عالما قمیا خوب طبیعتا محدودیت ایجاد کرده است ، این غیر از این است که بگوید اکرم عالما، اکرم عالما سعه و اطلاق دارد اما اکرم عالما قمیا محدود است دیگر یعنی عالمی که قمی باشد، این مقدارش را نمی شود گفت احتیاج به وضع دارد، آن محدودیت و توصیفی که می آید اما مساله ای اینکه این مثلا کلام را به معنای علیت قرار بدهد به خاطر اینکه قمی هست اکرام واجب است، به حیثی که بگوید اگر قمی نبود دیگر اکرام نیست، اصلا تشریع برداشته شد، اگر این بشود بله این وضع می خواهد ، این نکته ی خاصی می خواهد یا باید به وضع برگردد یا به قرینه ی عامه یا به قرینه ی خاصه این یک نکته ی خاصی است از محدودیت علیت فهمیدن و بعد انحصار فهمیدن هر دو نکته ی خاص دارد.

مثلا در باب شرط برگردد به مفهوم علیت مثل جمله ی شرطیه یا حتی بگوییم نه اضافه بر علیت انحصار هم درمی آید که بشود مفهوم اگر این شد این می شود وضع و اگر این نشد ، هر دو یعنی علیت و مساله ی انحصار با مقدمات حکمت یا با قرینه ی خاصه یا با نکته ی خاصی فهمیده بشود پس به وضع نیست به قرینه ی خارجی است، این بحثی هم که عرض کردیم بیاییم بگویم حکم معلوم می شود روی مطلق نرفته روی مقید رفته این مفهوم نیست، اینکه بعضی از بزرگان فرمودند این جزو مفهوم حساب نمی شود و یک توضیحاتی هم راجع به این جهت عرض کردیم.

از هیات ترکیبی ناقص دیگر هیات اضافه است، مثلا بگوید آب دریا، آب را به دریا اضافه می کنم، یا فرض کنید مثلا کتاب زید، کتاب را اضافه می کند به زید مثلا، یا مثلا می گوید درخت خرما ی باغ فلانی، آن درخت را در یک جای معینی معین می کند، اینها به نحو

.....

اضافه هم در لغت عربی هیات ترکیبی ناقص است و این هیات ترکیبی ناقص اگر باشد مثل توصیف است دیگر فرقی با توصیف ندارد، یک نوع هیات ترکیبی ناقص است که محدودیت ایجاد می کند، وقتی می گوید آب دریا، محدود است آب رودخانه نیست مثلاً آب لوله کشی نیست مثلاً آب کوزه نیست مثلاً این محدودیت را قبول می کنیم اما اضافی بر محدودیت آن علیت را اثبات بکند انصافاً مشکل است.

حالا این تعبیر را که در باب مفهوم به کار می بریم گاهی تعبیر می کنیم اثبات علیت گاهی هم خود بنده یک تعبیر دیگری داریم که آقایان دیگر هم ندیدم که نوشته باشند، آیا این تقیید قضیه را ثنائی نگه می دارد یا قضیه را ثلاثی می شود، به نظر ما مفهوم مبتنی است بر اینکه قضیه ثلاثی باشد، اگر ثنائی بود یعنی به عبارت دیگر گفت آب دریا بیاور اگر مراد از این عبارت این را آب را بیاور اگر از دریا باشد.

یعنی حکم رفته روی آب این اگر از دریا باشد غیر از این می شود ثلاثی مراد من از ثلاثی این است، اما اگر معنای این عبارت این باشد که آب دریا را بیاور، این قضیه می شود ثنائی، قضیه ی ثنائی این است که قید در وسط نیاید، تقییدی یا قیدی یک نکته ای جداگانه در وسط نیاید، اگر گفت اعطنی بماء البحر اگر معنایش این باشد اعطنی بماء، لکن اصله من البحر مثلاً این قید باشد، اذا کان، به شرط ان یکون من البحر، اگر اینجور باشد مفهوم دارد.

اما اگر اینجور باشد آب دریا، آبی که مقید به این است که از دریا باشد، این موضوع است اصلاً، این آب دریا را بیاور این می شود قضیه ی ثنائی، طبعاً قضیه ی ثنائی مفهوم ندارد، قضیه ی ثلاثی مفهوم دارد، به ذهن ما آمده که راه حل قضیه این است که ثنائی فرض کنیم یا ثلاثی آن وقت در باب جمله ی شرطیه قضیه به لفظش ثلاثی است، چون می گوید اگر مهمان آمد نان بخر، اگر مهمان آمد غذا بخر، این به لفظش ثلاثی است، اگر ثلاثی بود مفهوم دارد، اگر نبود ندارد، این هم راهی بود که به ذهن این حقیر سرپاقتصیر رسیده است.

پس بنابراین اگر بگوییم که مراد از اضافه منشاء تقیید می شود این ظاهرا حق با ابن مالک است احتیاج به وضع ندارد و لذا هم بعید نیست چون ما احاطه به لغات نداریم در لغات دیگر هم همینطور است چون اگر وضع باشد مختص به یک لغت خاصی است مثلا لغت عربی، ظاهرا در لغت فارسی هم همینطور است، وقتی می گوییم آب دریا، آب را مقید به دریا کردیم، فرقی نمی کند در لغت فارسی عربی، ظاهرا فکر می کنم حالا من چون لغات دیگر را بلد نیستم فکر می کنم در لغات دیگر هم در این جهت فرقی نکند، از این جهت که در لغات دیگر هم فرق نمی کند علامت این است که وضع ندارد، به قول ابن مالک دلالة عقلیة لا وضعیة.

این یک نکته ای است که انسان به فطرت خودش و ارتکاز خودش آن را درک می کند احتیاج به وضع و قرارداد و امر اعتباری و جعل هویت اعتباریه بین شیء و معنا و ... ندارد.

بله گفته شده در لغت عربی اضافه به سه جور است یا به تقدیر من است، که من عرض کردم اضافه ی نشویه، آن اصطلاح بنده بود بعد یادم آمد اصطلاح اضافه ی بیانیه به آن می گویند آن که به تقدیر من باشد در اصطلاح خودشان اضافه ی بیانیه است، من گفتم اضافه ی نشویه است، یکی است لکن حالا ما می خواستیم کمی با اصطلاح کمی خارج نشویم.

یعنی مثل اعطنی بماء البحر یعنی ماء من البحر این اصطلاح را به آن اضافه ی بیانیه می گویند چون ماهیت این آب را بیان می کند. که آب دریا باشد، و گاهی هم اضافه، اضافه ی ملکیت است کتاب زید یعنی لزید به تقدیر لام و گاهی هم به معنای اضافه ی ظرفیت است مثل درخت باغ فلان، یعنی درختی که در باغ فلان است، اینجا اضافه ی ظرفیت است به معنای فی، گفته شده اضافه در لغت عرب یا بیانیه است یا ظرفیه است یا ملکیه، اینطور گفته شده است.

اگر این مطلب ثابت بشود که در لغت عرب اضافه برای خصوص این سه معناست، این شبهه ی وضع دارد، چون به یک لغت خاص برمی گردد، اصل تقیید این وضع ندارد، تحلیل لغوی، اصل تقیید اصل محدودیت این وضع ندارد، اما اینکه این محدودیت به این نحو است که گاهی بیانیه است گاهی ظرفیه است و گاهی ملکیه است، این اضافه سه جور در لغت عرب به کار برده می شود، اگر این ثابت

شد که این سه جور است یا بیشتر نیست این احتمالا دیگر جای وضع است یعنی هیات ترکیبی ناقص اضافه دارای وضعی است، وضعش برای ملکیت یا ظرفیت یا بیانیت یا به تعبیر بنده نشویه، نشویه و بیانیه یکی است.

یکی از حضار: آن وقت از استعمال باید بفهمیم ؟

آیت الله مددی: نه دیگر از اینکه مثلا عرب به کار برده رابطه بین اسم و ... خودش از استعمال فهمیده می شود، رابطه ی بین این نحوه ی هیات ترکیبی ناقص را در این سه رابطه به کار برده است.

یکی از حضار: در هر زبانی به همین معناست دیگر، مثلا در فارسی هم که می گوئیم آب دریا یعنی آبی از دریا.

آیت الله مددی: خوب این الان احتیاج به یک توسعه ای دارد که در زبان های دیگر حتما این سه معناست و بیشتر نمی شود، چون ممکن است در باب اضافه مجرد یک ارتباط ما کافی باشد.

مثلا الان ما در رباط داریم ، مثلا فلان البغدادی الکوفی، خوب بغدادی و کوفی گفتند چون در بغداد یک دروازه ی کوفه بوده، درب الکوفه به حساب ، او چون ساکن درب الکوفه بوده لذا شده کوفی در حقیقت اهل کوفه نبوده چون ساکن محله ی دروازه کوفه بوده مثل دروازه کاشان قم ، به او بگوئید کاشانی به اعتبار اینکه ساکن محل دروازه کاشان بوده، ربطی به کاشان ندارد، در لغت عرب داریم که در انساب عده ای از انساب داریم که اینطوری است، ساکن یک محله ای بوده مثلا دروازه قم، دروازه کاشان، ساکن آن محله بوده به او کاشانی می گویند.

یعنی بعبارة اخری در باب اضافه یا در باب توصیف ادنی ارتباط کافی است نمی خواهد آدم منشأش آنجا باشد یا ظرفیت باشد، این هست کما اینکه خوب آقایان هم در باب مشتقات هم گفتند گاهی همینطور است، مثل تامر و لابن ، به مجرد اینکه خرما بفروشد به او تامر می گویند، یا لابن اگر شیر یا ماست بفروشد.

علی ای حال گاهی در اضافه یا در توصیف ممکن است یک ادنی مناسبتی باشد و کافی باشد.

یکی از حضار: دیگر آن موقع وضعی نیست.

آیت الله مددی: انصافا دیگر وضعی نیست. نه این اصطلاح خاص است،

یکی از حضار: مثل ثارالله .

آیت الله مددی: مثل همین کلمه‌ی ثارالله به قول ایشان که ندانیم اضافی بیانیه است یا ظرفیت است یا ملکیت است، غرض دقت بفرمایید اگر ثابت شد که در لغت عرب فقط اینطور است چون بقیه‌ی لغات را من احاطه ندارم اما به طور طبیعی ما می‌دانیم محدود کردن در لغات مختلف است، گاهی ادنی مناسبت کافی است، همین پریروز اشاره کردیم کتاب انساب سمعانی یک نکته‌اش این است گاهی یک نسبتی را که می‌گوید، می‌گوید این نسبت به عشیره است، گاهی یک نسبتی که می‌گوید، می‌گوید این نسبت به اسم جد است، مثلاً فرض کنید ما عشیره‌ای داریم به نام عشیره‌ی کلب ، می‌گوید فلان الکلبی این نسبت به عشیره است.

حالا ممکن است یک کسی هم اسمش را کلب گذاشتند بچه‌های او را هم می‌گفتند کلبی این نسبت به شخص است، یعنی این در لغت عرب هست گاهی نسبتش به این است که پدر ایشان سگ می‌فروخته می‌گفتند کلبی ، گاهی نسبت به این است که در خانه‌شان همیشه یک سگ بود می‌گفتند کلبی یعنی در باب نسب این نکته هست در باب اضافات که گاهی اوقات به ادنی مناسبتی این را ارتباط می‌دهند این اینطور نیست که مثلاً برای خصوص سه معنا باشد، اگر ثابت شد در لغت عربی برای خصوص این سه معناست و بقیه مثل همین مثال‌هایی که زدم اینها علی خلاف قاعده مطرح شده انصافا می‌شود قبول کرد.

یکی از حضار: در عرف الان از وصف و از قید و اینها مفهوم می‌فهمند این را با تحلیل عقلی ثابت می‌کنیم که ندارد یا دارد یا باید به عرف مراجعه کنیم؟

آیت الله مددی: عرف نمی‌فهمد، عرف در حدود یک اشعار به دست می‌آورد و این درست است، دیروز هم توضیح دادم تعلیق الحكم علی الوصف مشعر بالعلیه این را قبول کردند، لکن بحث کردیم که اشعار در قوانین کافی نیست، شاید در قانون عبد و مولی کافی باشد بنابر این که عبد باید هر چه مولی ولو اراده‌ی احتمالی هم بود انجام بدهد.

یک مبنایی هست بعضی از آقایان گفتند حق الطاعه، شاید حق الطاعه این باشد ولو احتمالا مراد مولی این باشد من باید انجام بدهم این را در مبنای قانونی قبول نکردیم، اصلا در مبنای قانونی بگوییم شما دنبال احتمالات هم برو این را در مبنای قانونی قبول نمی کند، ممکن است در عبد و مولی ...

اینکه عرف گفتیم یک امر متغیری است از یک جریان ... مکن است در عرفی که درش اصطلاح عبد و مولی آمد، ما در اصول الان می بینیم کتب اصولی اخیر هم باز مسالهی عبد و مولی را مطرح می کنند، وقتی یک عرفی را درست کردند که عبد و مولی بود آنجا احتمالا اشعار هم کافی باشد، آنجا توضیح دادیم ولی این نکته اش را عرض نکردیم.

این که شما می فرمایید اشعار هست لکن ریشه های اشعار را عرض کردم نکته اش این است که ما باید ولو احتمال می دهیم مراد آقا هست دنبالش برویم، این در نظام قانونی قبول نمی شود، چون در نظام قانونی اصول مطلب این است که دنبال یک احکام و آثار جزایی خاص است برایش بار می شود، آن آثار جزایی خاص تا عنوان تمرد و عصیان بر نظام نباشد بار نمی کنند، مثلا اگر کسی این کار را کرد یک سال از شغلش محروم و مفسول می شود، مثلا اگر دکتر هست یک سال پروانه ی مطبش را از او می گیرند.

چون دارای آثار خاصی است برای ترتب آن آثار باید احراز بشود که ایشان با نظام مخالفت کرده است، اما در مورد عبد و مولی چون شخصیت مولی حساب است، اصولا عرض کردم نکته ی اساسی در نظام عبد و مولی این است که عبد به وجودش ملک مولا است این نکته در قانون وجود ندارد، عبد گوشت و پوستش ملک است این خودش یک آثار خاص خودش را دارد، در قوانین این نکته نیست این فرق بین نظام قانونی و نظام عبد و مولی را ما چندین بار توضیح دادیم یکی از زیربناهای اصلی اش این است که اصولا مثلا به قول صاحب کفایه در بحث تجری دارد که این اهانة للمولی ، عنوان اهانة للمولی خودش یک عنوانی است، اما در نظامات قانونی این نیست، تمرد بر قانون، سرکشی است عصیان بر قانون نافرمانی است، آنوقت این تمرد را برایش آثار گذاشتند.

مثلا می گویند یک سال مطبش بسته شود، حق سفر ندارد، چیزی از معاملات به نام او ثبت نشود، حالا غیر از زندان و غیر از جریمه ی نقدی و اینها، چون در ذهن ما آثار جزایی همیشه شلاق و زندان است، آثار جزایی منحصر در زندان و شلاق نیست، آثار جزایی آثار

فراوانی است چون این آثار مهم است، طبق مقدار اهمیت قانون اینها نمی آید بگویند که شما به مجرد اینکه قانون را انجام ندادید آثار بار می شود، فرض کنید از چراغ قرمز رد شد یک کسی گفت پشت سرم اسلحه گرفته بود که رد بشوم، یا مریض داشته در ماشین مجبور بوده رد بشود برای اینکه مریض را به بیمارستان برساند، ببینید این آثار را بار نمی کنند.

حدیث رفع را همینطوری ما معنا کردیم، حدیث رفع هم عرض کردیم یک معنای عرفی واضحی دارد، مراد از حدیث رفع هم عرض کردیم همین است البته سند روشنی ندارد، لکن مرادش این است این در این شش مورد آثار قانونی بار نمی شود چرا چون در این شش مورد عصیان نیست، تمرد نیست، سهو و نسیان و خطا و اضطراب و اکراه و در اینها تمرد بر نظام نیست، آن که می خواهد بار بشود عنوان تمرد بر نظام و عصیان نظام و نا فرمانی مدنی است.

در اینها نا فرمانی مدنی نیست که بخواهد آثار را بار بکند، و مراد از عقوبت که در کلمات مثل شیخ و ... که البته این کلمه ی عقوبت ه در حوزه ها صحبت می شود از رسائل می گوئیم لکن در کتب قبل از شیخ هم هست، در کتب اهل سنت هم هست عرض کردم در آنجا در بحث مجمل هست، این حدیث رفع را در بحث مجمل و مبین آوردند، که آیا مراد رفع جمیع آثار است، آنجا ثلاثه را دارند، آنجا هم نوشتند مراد رفع عقوبت است.

اصلاً عامدی در بحث مجمل نوشته واضح است که مراد از حدیث رفع، نفی عقوبت است، حالا ما نفی عقوبت را عوض کردیم گفتیم نفی احکام جزایی، احکام جزایی مختلف بار نمی شود، آن وقت عرض کردیم قاعدتاً احکام جزایی که بر عنوان تمرد بر نظام است، این چنین احکامی و دیگر حرف هایی که آقایان زدند و مرحوم نائینی مورد حدیث رفع چیست و کذا اینها دیگر موضوع پیدا نمی کند اصولاً حدیث رفع ناظر به رفع احکام نیست، حالا رفع واقعی است، ظاهری است، در پنج تایش واقعی است و در یکی اش ظاهری است و الی آخر حرف ها.

اصلاً ناظر به این بحث نیست، ناظر است به برداشته شدن احکام جزایی به خاطر اینکه این احکام جزایی موضوعش تمرد است، در این شش مورد تمرد نیست، تمرد بر نظام نیست، عصیان بر نظام نیست، بحث عصیان در این موارد مصداق پیدا نمی کند.

یکی از حضار: حالت ارشادی هم پیدا می کند.

آیت الله مددی: نه احتمال دارد که مثلاً یک مقداری اش ارشادی باشد یک مقداری اش اینکه ممکن بود شارع مثلاً در بعض اینها شدت به خرج بدهد، نه شارع شدت به خرج نداده است.

حالا آن بحث چون دارای ... و لا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا، این هم دارد که این نشان می دهد خیلی منافی با عقل هم نیست، و الا کما حملته علی الذین من قبلنا، آیهی مبارکه . خوب در خود آیهی مبارکه یک قسمتی اش ربنا لا تواخذنا، این که مواخذة است ان نسينا او اخطائنا ، نسیان و خطا در حدیث رفع آمده در اینجا هر دو ذکر شده است، و لا تحمل علینا اصراً کما حملته، این خوب برای جعل است دیگر مقام جعل می خورد و به مواخذة نمی خورد به هر حال بحث حدیث رفع را بگذاریم در محل خودش جایش اینجا نیست.

کیف ما کان انصافش اگر ما این مقدمات را ثابت کردیم می شود اثبات بکنیم، و این مطلبی که شما فرمودید یا بعضی از بزرگان که مفهوم وصف را قبول کردند اشعار را نمی شود انکار کرد، اشعار دارد دیگر، تعلیق القول علی الوصف مشعر بالعلیه .

یکی از حضار: اشعار که علیت دارد انحصار که در نمی آید.

آیت الله مددی : خوب آن با مقدمات حکمت می شود،

یکی از حضار: خوب جاری نمی شود.

آیت الله مددی: بله مفهوم می شود، علیت در بیاید حالا اول کار، ما گفتیم محدودیت با علیت تلازم ندارد.

ما گفتیم در توصیف و در اضافه محدودیت هست اما خلاصه نیست ، این خلاصه ی بحث ، محدودیت هست قبول است، اما محدودیت علیت در نمی آید اشعار به علیت چرا قبول کردیم انصافاً عرفی است، اما اشعار به درد نظام قانونی نمی خورد ممکن است اشعار به درد نظام عبد و مولی بخورد نفی نمی کنیم.

یکی از حضار: یعنی باید به حد ظاهر برسد.

آیت الله مددی: بله باید به حد ظهور برسد.

سرش را هم عرض کردیم در عبد و مولی عبد وجودش ملک مولاست، اما در نظام قانونی انسان وجودش ملک مجلس یا قانون یا دولت یا رئیس جمهور نیست، در نظام قانونی بحث ملکیت وجود شخص مطرح نیست، عرض کردیم یک روایتی از حضرت رضا داریم که سندش هم خیلی روشن نیست، بد نیست اما خیلی نمی شود دقیق گفت، سابقا گفتیم صحیح است اما صحیح نیست، که حضرت رضا می فرمایند: مردم درباره ی ما چه می گویند، یقولون ان الناس عبید لکم، برده ی شما هستند، حضرت می فرمایند نه برده ی ما نیستند، خیلی حدیث لطیف است، مردم برده ی ما نیستند، مردم لازم است اطاعت ما را بکنند.

نه اینکه اینها برده و ملک ما باشند، این حدیث از حضرت رضاست انصافا حدیث قشنگی است به نظرم درش این شخصی است که احتمالا زیدی هم باشد، محمد طبری، ایشان در سندش هست، حالا آن توثیقش خیلی واضح نیست، علی ای حال با قطع نظر از ایشان که ظاهرا زیدی بوده و در بعد شیعه شده و در خراسان در مرو در خدمت حضرت رضا بوده، محمد بن زید یا زید بن محمد طبری.

علی ای حال این حدیث سندش خیلی روشن نیست اما بد نیست یعنی نمی شود گفت که آثار جعل و وضع و اینها درش هست، مضمونا مضمون لطیفی است و الان فعلا حدیث دیگری مشابه این در ذهنم نیست، امام صراحتا نفی بردگی می کند اما می گویند که باید اطاعت ما را انجام بدهند، این دو تا با هم فرق می کند، این طاعت را انجام دادن این یک نوع نظام قانونی است. این نظام بردگی نیست نظام عبد و مولی نیست والتوضیح موكول الى محله .

تا اینجا بحث مرکبات و هیأت ترکیبیه ان شاء الله روشن شد و اجمالا هم روشن شد کیفیت برخورد ما با این وضع کجاها هست کجاها نیست کجاها به درد ما می خورد کجاها به درد ما نمی خورد و راه های اثبات آن را انصافا عرض کردیم ان شاء الله تعالی در بحث مشتق در ذیل آیه ی مبارکه لا ینال عهدی الظالمین هم یک توضیحی می دهیم که مثلا در اینجا دو تا جمله است یکی انی جاعلک للناس اماما که یک جمله ی اسمیه است و لذا از این یک معنا در می آوریم بعد می گوید لا ینال عهدی الظالمین این جمله ی فعلیه است.

آن شبهه ی معروفی که مطرح کرده کفایه دارد دیگران دارد وجوه مختلف را گفتند ما از این راه حلش می کنیم.

یکی از حضار: يعاقب به من ...

آیت الله مددی: نه آن که برای حریز است، آن برای فضل بن عبدالملک است آن حدیث سنداً صحیح است. به نظرم محمد بن زید طبری باشد.

یکی از حضار: محمد بن زید طبری.

آیت الله مددی: حالا حافظه‌ی ما کمی خراب شد اما هنوز خیلی خراب خراب نشده است،

علی ای حال بله این محمد بن زید یک توثیق واضحی ندارد اما می‌شود قبول کرد، یکی دو تا روایت نابی دارد این محمد بن زید.

بحث بعدی که مرحوم استاد فرمودند راجع در صفحه‌ی ۱۱۸ وضع شخصی و نوعی است مشهور شده که وضع ماده وضع شخصی است

و وضع هیات وضع نوعی است، مثلاً هیات فاعل هر ماده‌ای را ضارب مثلاً فاعل آکل، فرض کنیم قاتل، همه‌ی مواد مختلف را

می‌شود درش ریخت اما مواد مثل ضرب و قیام این‌ها وضع شخصی هستند، آن وقت آقای خوئی یک مقدار مناقشه می‌کند که ضرب

هم خودش هیات دارد و این وضعش شخصی نیست ماده عبارت از ضاد و راء و باء است و این ماده هم در هیات مختلف وجود دارد.

این هم یک اصطلاح اینجوری است این بحث اصولاً نه فوائد علمی دارد و مجرد اصطلاح است، یک اصطلاحی گذاشتند البته این

اصطلاح ریشه‌اش در این جهتی که گذاشتند چرا بوده است آنها غالباً ضرب را مبداء گرفتند خوب بعد گفتند که ضرب نه مبداء نیست

ضاد و راء و باء است.

این شخصی به این معنا گرفتند که ضرب باشد، لکن ما به هر حال وضع شخصی یعنی وضعی که لفظ به ماده و هیاتش برای معنای

خاص باشد این در اسماء اعلام هست دیگر مثل زید، زید با ماده با زاء و یاء و دال و با این هیات به معنای خاصی است، اما در غیر

اسماء اعلام انصافاً این اصطلاح است یعنی مجرد اصطلاحی است که ماده را به اصطلاح وضع شخصی می‌گیرند هیات را وضع نوعی

می‌گیرند.

اگر ما ماده را یک عنوان ساری در جمیع هیأت گرفتیم حتی در هیأت مشتق آن هم به این معنا می شود نوعی بحثی است بیشتر اصطلاحی تاثیر فراوانی ندارد، تاثیری ندارد اصولاً.

بعد ایشان متعرض علامات حقیقت و مجاز شدند که متأسفانه در اینجا متعرض شدند بعد از این بحث که این بحث گذشت دیگر ما طبیعتاً متعرض نمی شویم، بعد ایشان متعرض بحث تعارض الاحوال شدند، عرض کردیم این تعارض الاحوال این سنخ مباحث لغوی در کتب اهل سنت در اصول خیلی مفصل بحث شده، مخصوصاً در کتب اصولی در قرن پنجم تا هشتم و نهم خیلی مفصل آمده و نقل اقوال و بعد اختلاف در نقل اقوال.

عده ای از این اباحت حالا بعضی با تغییر شکل مثل همین وضع مرکبات بعضی بدون تغییر شکل در کتب اصولی ما مخصوصاً بعد از اخباری ها ما عده ای از کتب اصول خیلی مفصل داریم مثل مفاتیح و اشارات و اینها که خیلی مفصل نوشتند و اقوال عامه را هم آوردند، لکن به نظر می آید که خیلی در نقل اقوال دقیق نیستند حالا تحلیل نقل و اینها چرا شده آقایان باید مراجعه خاص بکنند.

یکی از بحث هایی که در قوانین هست تعارض الاحوال است، اگر در راه امر شد به اینکه مجاز باشد یا نفع یا اضرار باشد، مثلاً واسئل القرية مراد از قریه مجازاً مراد اهل قریه باشد، یا اضرار باشد اضرار واسئل اهل القرية دیگر مجاز نیست، اهل به معنای خودش است قریه هم به معنای خودش، دیگر اینها را نوشتند دوران امر بنیشیند بین اضرار و مجاز بین مجاز و مشترک بین اضرار و الی آخره از این اقوال متعرض شدند، و متأسفانه برای هر کدامش هم باز یک عده ای قائلند یکی گفته مجاز مقدم است کذا و کذا یکی گفته نه اضرار مقدم است کذا و کذا، یکی گفته مشترک مقدم است یک گفته مجاز مقدم است و الی آخره و جوهی برای طرفین هست، گاهی هم اطراف دارد فقط طرفین نیست، یکی هم قائل به توقف شد یکی هم قائل به تفسیر شده است و الی آخره .

این مباحث انصافاً یک مباحثی نیست که تاثیری در کار ما داشته باشد و اصولاً فی نفسه ثابت نیست این تابع ظهورات است بالاخره عرض کردیم با قواعد ظهورات درست نمی شود بگوییم همیشه مجاز بر اضمار مقدم است پس این مجاز است نه چنین چیزی نمی شود، موارد فرق می کند موارد اختلاف دارد، نمی توانیم ما ظهورات را با این قواعد و با این خیال بندی های خودمان درست بکنیم، فوقش این است که بگوییم کلام مجاب بشود خوب بشود خوب مجاب بشود تمسک هم می شود.

اینها خیال می کنند که به هر نحوی باید برای کلام ظهور درست بکنیم، به هر نحوی شده باید یک ظهوری بر آن کلام درست بکنیم، انصافش چنین چیزی در بین نیست و این را آقایان بحمد الله متوجه شدند که این مباحثی را که در تعارض الاحوال دارند حالا یادم رفته ما خودمان قوانین را خواندیم درس هم گفتیم چند صفحه ای به نظرم از قوانین در همین تعارض الاحوال است.

این ظهور درست کردن با این قواعد بسیار مشکل است، عرض کردم به طور کلی بعد از پیدا شدن مباحث اصول مخصوصاً بعد از پیدا شدن مباحث منطقی و فلسفی و مباحث اینها یک سعی کلی شد که مباحث اصول را شکل قضایای منطقی یا فلسفی بدهند یا کلیات درست بکنند مثل هر انسان حیوان ناطق، مثل الامر بالوجوب صیغه افعال للوجوب مثلاً صیغه کذا للاستحباب، سعی کردند قواعد کلی لا تفعل للحرمة یک قواعد کلی در بیاورند.

عرض کردم آنکه ما به ذهنمان می آید اصولاً مباحثی که الان به اسم اصول مطرح می شود تا آنجایی که خود من ملتفت می شوم تمامش از قضایای حقیقیه نیست تمامش از قضایای خارجییه است، به شواهدش فرق می کند، حتی صیغه ی افعال، صیغه ی یفعل و این را ما داریم یفعل مثلاً صیغه ی مضارع در استحباب به کار برده می شود در وجوب به کار برده می شود، در هر دو داریم.

اینکه یک مقداری که مربوط به ما می شود به فرهنگ فقهی مربوط می شود یک مقداری به خاطر اینکه لغت قانونی در عرب قبل از اسلام مطرح نبود، در عرب بعد از اسلام هم در مدینه و مکه هنوز مطرح نشد، بلکه تدریجا مثلا فرض کنید در مدینه لغت قانونی فرض کنید کتاب مشنا بود، چون کتاب تورات مثلا سفر لاویانش که احکام دارد چون اول سفر پیدایش است بعد سفر خروج است و اینها احکام نیستند آنها تاریخ هستند، دارد موجز دارد، اما آنکه احکام دارد بعد هم تا پنج سفر دیگر در تورات هست، تورات احکامش یک مقدار ابهام دارد یعنی شاید لغت قانونی مثل لغت وحیانی ندارد، اما این کتاب مشنا لغت قانونی دارد تقریبا انصافا و عرض کردیم مشنا چیزی در حدود چهارصد سال قبل از پیغمبر اکرم بوده و این مشنا در مدینه وجود داشت در دست یهود مدینه کتاب مشنا وجود داشت و به آن مراجعه می کردند، الان ایرانی ها به آن میشنا می گویند در لغت عرب مشنا می گویند و ترجمه اش هم المثنی است مثنای تورات است، مکرر تورات است، مشنا یعنی مکرر مثنی، این به عنوان المثنی تورات است.

این در یهود مدینه موجود بود، یک عبارتی را هم خواندیم اگر یادتان باشد، از محلی ابن حزم که یک مطلبی را عمر با یهود بحث می کند بعد عمر می گوید اگر در تورات است قبول داریم می گویند نه در تورات نیست لکن فی المسنا، آنجا مسنا دارد، این مسنا با مشنا یکی است قال عمر وما المسنی؟ این مسنا که می گویند چیست؟ گفت کتاب کتبه علماء ابرار یک چنین تعبیری، بزرگان یهود عرض کردم، این را نوشتند شش جلد است شش کتاب است از کتاب اولش بیع است، من دارم این کتاب را، آخرش طهارت است، می دانم، نکاح دارد حتی بحث اضرار دارد که من خیال می کردم لا ضرر است، اضرارش همان دیات و اینهاست.

.....

علی ای حال این یک مقدار متن قانونی است یک مقداری هم نه خیلی بهتر از متون قانونی مشوهی بوده که در عرب قبل از اسلام بوده است، لکن به هر حال یک متن مثلاً جا افتاده‌ای که مثلاً بلا نسبت قرآن ناظر به او باشد نیست، یک حالتی که آن تعبیرات قرآنی ناظر به او باشد، نیست.

یک توضیحی هم راجع به متون قانونی عرض کردم، اولین متون قانونی برای چهار هزار سال قبل است، آن هم به متون قانونی که ما داریم نیست، المصله که عرض کردم چاپ شده است، که معروف به قوانین حمورابی پادشاه معروف آشوریان بوده است، آن چاپ شده، می‌گویند چهار هزار ماده است اما آن که الان چاپ شده است سه هزار و هفتصد و خورده‌ای ماده است، آن هم به مواد قانونی که ما الان می‌گوییم نیست آن خودش یک بحثی است اصلاً هیأت ترکیبی و مواد قانونی و نوشتن مواد قانونی خودش یا تبصره‌هایش یا ماده‌ی قانونی بحث خاص خودش را دارد.

لذا چون یک ادبیات قانونی معینی وجود نداشت نمی‌توانیم ما الان بیاییم بگوییم هر جا افعال است برای وجوب است بعضی جاها برای اباحه است و اذا حللتهم فاصطادوا، بعضی جاها برای استحباب است، این را نمی‌شود گفت انصافاً، پس اینکه ما بیاییم تعارض احوال را بگوییم فقط تابع ظهورات است به ذهن ما خوب بود این مطلب را آقایان در بقیه‌ی مباحث اصول هم به کار می‌برند اختلاف ما با آقایان این است عرض کردم در دوره‌ی سابق ما در بحث اوامر هم همین را گفتیم کمی هم تردید داشتیم تا رسیدم به نواحی دیدم آقازیا در ذیل بحث نواحی در مقالات دارد همین را نوشته است و خوشحال شدیم که یک موافق پیدا کردیم.

مرحوم آقاضیا هم نوشته که نمی شود این را ما یک قاعده ی حقیقی و قضیه ی حقیقی کلی گرفت، موارد فرق می کند، تعجب است که آقاضیا در ذیل بحث نواحی به نظرم ذیل صیغه ی نهی بود، آخر آن بحث یک دو صفحه به آخر مانده مرحوم آقاضیا آنجا هم دارد، رضوان الله تعالی علیه .

پس این بحث تعارض احوالی که ایشان فرمودند تاثیری ندارد و بحث درستی نیست البته این بحث در استظهارات دینی موثر هست، چون در تفسیر موثر است در عقائد موثر است چون کل معارف دینی ما از قرآن و روایات گرفته شده ، این بحث تعارض احوال که مجاز است مشترک است حقیقت است اضمار است، این در کلیه تاثیر دارد اما چنین قواعدی که اثبات بکنیم در دست نداریم.

امر هفتم در صفحه ی ۱۳۳ ، آن در صفحه ی ۱۳۲ بود که خود آقای خوئی به همین موجز اکتفا کردند و حق هم با ایشان است، صفحه ی ۱۳۲ ایشان متعرض حقیقت شرعیه شدند و این بحث را در حدود ، این بحثی است که در فوائد مرحوم نائینی نیست تا صفحه ی ۱۴۲ حدود ده صفحه ایشان متعرض حقیقت شرعیه شدند و لکن کلام نائینی را نقل کردند ظاهرا در درس گفته بودند چون آقای خوئی کلام نائینی را لکن در فوائد چاپ نشده ما چون قول دادیم طبق فوائد جلو برویم این آخرین بحثی است که در کتاب مرحوم آقای خوئی آمده که ما از کتاب ایشان می خوانیم، بعد صحیح و اعم است که در فوائد آمده است، بعد از این برمی گردیم به فوائد مرحوم کاظمی، می خواستم این توضیح را هم بدهم که آخرین بحث ما حقیقت شرعیه است.

این چون در اینجا آقای خوئی متعرض حقیقت شرعیه شدند از جهاتی ، من فکر می کنم در معالم وقتی می خواندیم یا می گفتیم اولش نوشته لا ریب در حقیقت عرفیه و در حقیقت لغویه انما اختلفوا فی الحقیقه الشرعیه، در کتب اصول عاداتا اینطور آمده ولذا یک بحثی

راجع به حقیقت لغوی می‌کنند، یک بحثی راجع به حقیقت عرفی می‌کنند، بعد هم یک بحث راجع به حقیقت شرعی، آقای خوئی این را نوشته و من دارم اجمالاً عرض می‌کنم.

در جهت اولی بحثی است که ثمره‌ی این بحث حقیقت شرعیه یعنی الفاظی را ما داریم که شارع به معنای خاصی به کار برده است، ایشان نوشته در جهت اولی در ثمره‌ی این بحث است که الفاظی که در کتاب و سنت وارد شده آیا حمل بر معنای شرعی بشود یا نه این را ایشان نقل کرده است.

بعد ایشان گفته والتحقیق انه لا ثمره لهذه المسألة، این مساله دارای ثمره‌ای نیست دارای بحثی نیست، فایده‌ای ندارد و از استادشان مرحوم نائینی نقل می‌کند که این مساله فایده ندارد یعنی اشاره می‌خواهد بکند این مساله بین اهل سنت ممکن است فایده داشته باشد چون به روایت نبوی عمل کردند، اما ما چون به روایت وارده از ائمه علیهم السلام عمل می‌کنیم، حتی اگر اصلش از رسول الله باشد و زمان ائمه دیگر حقیقت شرعیه ثابت است، پس برای ما فایده ندارد، به هر حال اصولاً ما در کتبمان به روایت نبویه ... مگر اینکه از راه اهل بیت وارد شده باشد، والا به روایت نبویه چیز نمی‌کنیم. این هم راجع به خلاصه‌ی بحثی که ایشان دارد.

من فعلاً هدفم فقط اشاره است چون نسبتاً هم مباحث را روشن نوشتند آقایان مراجعه کنند.

جهت ثانیه که ایشان دارد این است که این بحث را در میان اهل سنت من ندیدم حالا شاید ملازم است با این بحث اگر ما به حقیقت شرعیه قائل شدیم وضعش تعیینی است یا تعینی؟ یعنی مثلاً شارع گفته صلاة به این معناست یا شارع صلاة را به کار برده در معنای خاص آن وقت فهمیدیم که صلاة یعنی این معنای خاص، اگر قائل شدیم، این وضع تعیینی است یا تعینی؟ و آیا وضعی تعیینی می‌شود

اصلا یا نه؟ یا وضع تعینی است، این یک بحثی است که در کتب ما آمده است، که وضع تعینی است یا تعینی و فرع این بحث یک

بحث دیگری شده، چون این با استعمال شده آیا این می شود با استعمال وضع تعینی بشود یا نه، این یک دعوی از اینجا شروع شد.

عده ای گفتند که می شود مثلا بگوید آقا مثال معروف نشستند که بچه را نام گذاری کنند، بگوید ناولونی ولد محمدا، هنوز اسم گذاری

نکردند، پسر محمد را به من بدهید، می گویند این هم وضع است هم استعمال است، هم استعمال کرده و هم وضع کرده، می شود با

استعمال وضع تعینی، دیگر اینجا شروع کردند آقایان بحث کردند نمی شود چون اگر وضع شد باید نظر استقلالی باشد اگر استعمال شد

باید نظر عالی باشد، اجتماع لهذین عالی و استقلالی محال است و الی آخر این بحث هایی که آقایان فرمودند مراجعه کنید چون ثمره ای

ندارد حرفشان، چیز بی محتوایی است.

علی ای حال یک مقداری هم ایشان هم وارد این بحث شدند که آیا می شود با استعمال وضع کرد، وضع تعینی یا با استعمال همیشه

وضع تعینی است؟ و اگر بخواهیم با استعمال وضع تعینی بکنند اجتماع لهذین می شود عالی و استقلالی .

دیگر آقای خوئی یک مقدار جواب دادند و بحث کردند و علی تقدیر اینکه این درست باشد این استعمال حقیقی یا مجازی یا هیچ کدام

است، چون مفروض این است که قبل از این وضع نیست، پس استعمال حقیقی نیست، حقیقی هم نبود مجازی هم نیست، یا اصلا استعمال

نیست، این اصلا دیگر استعمال نیست، حتی اگر بگوید ناولونی ولدی محمدا، یک مقدار هم آقای خوئی راجع به این دو موضوع

توضیحاتی دادند که دیگر خیلی حاصل وضع است و به حساب احتیاجی ندارد.

بعد هم متعرض شدند به اینکه ...

بحث سومی که ایشان دارند یک بحثی است که در کفایه مطرح کرده که این الفاظ قبل از اسلام بوده است و اوصانی بالصلاة والزكاة

ما دمت حیا و کتب علیکم الصیام کما کتب ... لذا اصلا معتقد شدند که اینها دارای وضع بودند، من از راه دیگری توضیح دادم، اصولا

گفته شده که هیات، ترکیب و مواد قانونی در قبل از اسلام در مدینه وجود داشته، در مکه نه، اما در مدینه به خاطر وجود یهود که

الان تاریخش هست، آن وقت در این اصطلاح اینها زکات و صلات و این جور چیزها بوده، حج بوده اذن فی الناس بالحج یا توک رجالا،

پس معلوم می شود که بوده است.

بعد آقای خوئی اشکال می کنند که اگر هم بوده به این الفاظ نبوده یا به سریانی بود زبان حضرت عیسی یا به عبرانی بوده زبان حضرت

موسی، عرض کنم که این ظاهرا ان شاء الله اشتباهی پیش آمده است، زبان و لغت حضرت عیسی علیه السلام آرامی است سریانی نیست،

اشتباه شده، و یک دفعه ی دیگری هم عرض کردم که در همین سوریه ی فعلی که الان هست یک روستایی است همین الان هم همینطور

است شاید تنها روستایی است روی کره ی زمین که با آرامی صحبت می کنند، زبان اصلی حضرت عیسی، یک مدتی هم اگر آقایان

اخبار را پیگیری کنند داعش هم یک مدتی آنجا را گرفت و یک کلیسای معروفی هم دارد یکی از کلیساهای معروف و بسیار قدیمی

روی کره ی زمین همین جاست در همین روستاست اسمش یادم رفته است، یک مدتی هم داعش گرفته بود و بعد دیگر فرار کردند، این

تنها منطقه ای است که به زبان اصلی حضرت عیسی صحبت می کنند، آن آرامی است نه سریانی، زبان حضرت موسی عبری است درست

است عبری هم دو جور است حالا نمی دانم که حضرت موسی کدام یکی را داشته، این الان در ذهنم نیست.

.....
علی ای حال ایشان اشکال دارند که اینها نبوده، اینها بوده به حساب این عبادت بوده اما اینکه لفظ صلات و صوم معلوم نیست که در

امم سابق از این آیات در نمی آید.

این خلاصه ی بحثی است که مرحوم آقای خوئی در حقیقت شرعیه دارند، من این بحث را هم از کتاب اهل سنت می خوانم و نقاطی را

که آنها دارند که متاسفانه در کلمات ما نیامده آنجا متعرض می شویم این راجع به این بحث.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.